



Progress in Literary Studies

Haleh kiany *¹

Received: 31/08/2021
Accepted: 21/01/2024

* Corresponding Author's E-mail:
haleh_kiani@yahoo.com

Abstract

The discipline of literature in the prestigious universities of the world is progressing with up-to-date and practical topics. In the new era, the university has become an entrepreneurial institution that focuses on the production of thought, innovation, idea-centeredness and creativity, the use of interdisciplinary capacities and having thinking in interaction with the world. Meanwhile, the academic field of literature in many advanced universities is trying to address the new approaches of university, a topic that is reflected in the study of literature topics in this university. Nevertheless, these universities continue to seek greater academic legitimacy. The debates that began 150 years ago in areas such as the definition of literature as an academic discipline and the scientific nature of literary research are still ongoing. Stein Haugham Olsen is a professor of English literature and the author of many books and articles in world-renowned journals on the philosophy of literature, literary aesthetics, and so on. In this article, he seeks to examine the evolution of "literary studies" and

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature Department of Mazandaran University.
[http:// 0009-0005-8459-3361](http://0009-0005-8459-3361)



مركز تحقيقات زبان و ادبيات فارسي



Quarterly Literary criticism

E-ISSN : 2538-2179

Vol. 16, No. 63

Autumn 2023

Research Article



traces this discussion from the discussions that began in the 1880s at the universities of Oxford and Cambridge on the academic nature of literature and literary criticism to recent decades. Olsen's article emphasizes that literary studies, if it seeks to discover the meaning of literary works, to obtain that meaning in any way with any theory, is ultimately what any good reader can do.



تطور مطالعات ادبی

نوشته: استین هاوگم اولسن^۱

ترجمه و تحقیق: هاله کیانی*

(دریافت: ۱۴۰۰/۶/۹ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱)

مقدمه مترجم

رشته ادبیات در دانشگاه های معتبر دنیا با سرفصل‌هایی به‌روز و کاربردی پیش می‌رود. دانشگاه در عصر جدید به نهادی تبدیل شده است که بر کارآفرینی، تولید فکر، نوآوری، ایده‌محوری و خلاقیت‌محوری، استفاده از ظرفیت‌های بینارشته‌ای و برخوردار از تفکری در تعامل با جهان تأکید دارد. در این میان رشته دانشگاهی ادبیات نیز در بسیاری از دانشگاه‌های پیشرفته در تلاش است خود را به رویکردهای جدید دانشگاه نزدیک کند؛ موضوعی که بررسی سرفصل‌های ادبیات در این دانشگاه نمایانگر آن است.

با وجود این، این دانشگاه‌ها همچنان به‌دنبال کسب مشروعیت آکادمیک بیشتری هستند. بحث‌هایی که از ۱۵۰ سال پیش در زمینه‌هایی همچون تعریف ادبیات به‌مثابه رشته‌ای آکادمیک و ماهیت علمی پژوهش‌های ادبی آغاز شد، هنوز هم ادامه دارد.

استین هاوگم اولسن استاد ادبیات انگلیسی و نویسنده کتاب‌ها و مقالات زیادی در مجلات معتبر جهان در زمینه فلسفه ادبیات، زیبایی‌شناسی ادبی و ... است. او در این مقاله بر

* استدیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول).

* prisanasirii@gmail.com

http://www.orcid/ 0000-0002-1160-6986

آن است که سیرِ تطور «مطالعات ادبی» را بررسی کند و این بحث را از گفت‌وگوهایی که در دهه ۱۸۸۰ در دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج در زمینه ماهیت آکادمیک رشته ادبیات و نقد ادبی آغاز شد تا دهه‌های اخیر دنبال می‌کند.

تأکید مقاله اولسِن بر این است که مطالعات ادبی اگر بخواهد به دنبال کشف معنای آثار ادبی باشد، این معنا را از هر راهی با هر نظریه‌ای بخواهد به دست بیاورد، در نهایت چیزی است که هر خواننده خوبی می‌تواند انجام دهد. مسئله‌ای که از جمله مهم‌ترین دلایل برای ماهیت متفاوت رشته ادبیات در دانشگاه‌های معتبر دنیاست. ادبیات در این دانشگاه‌ها در پیوند با کل فرهنگ، در پیوند با موسیقی، معماری، علم، سینما، نقاشی و ... در نظر گرفته می‌شود و درصدد است به شناختی از گفتمان‌های فرهنگی دست یابد. زیرا آثار ادبی بخشی از گفتمان فرهنگی و هنری بزرگ‌تری هستند که بدون در نظر گرفتن آن گفتمان‌ها نمی‌توان به شناخت کامل ادبیات و فرهنگ دست یافت. تلاش برای دستیابی به معنای یک اثر نمی‌تواند فعالیتی اثربخش و آکادمیک در معنایِ امروزی دانشگاه به‌شمار آید.

(ارجاعات مترجم از ارجاعات نویسنده مقاله با درج نام «مترجم» متمایز شده است)

دانشگاه تحقیقاتی مدرن^۲ که در اوایل قرن نوزدهم در نتیجه اصلاحات در دانشگاه‌های آلمان کار خود را آغاز کرد، «تولید دانش» در معنای جدید را وظیفه اولیه خود می‌داند. بنابراین انتظار می‌رفت رشته‌های دانشگاهی موقعیتشان را به گونه‌ای تعریف کنند که در راستای این عملکرد قرار گیرند. علوم طبیعی استانداردهایی را برای آنچه «دانش» به حساب می‌آید تعیین کرده‌اند. همچنین استانداردهایی برای اینکه اعتبار چنین دانشی چگونه سنجیده می‌شود و در نتیجه این رشته‌ها به‌عنوان پارادایم‌هایی برای آنچه یک رشته دانشگاهی باید باشد در نظر گرفته شدند^۳

نشان دادن و درک این ادعا که علوم طبیعی انباشتی^۴ و تکاملی^۵ هستند آسان است؛ زیرا شاخه‌های مختلف علوم طبیعی بخشی از واقعیت را برای مطالعه انتخاب می‌کنند

و در آن بخش به تئوری‌هایی تعمیم‌بخش دست می‌یابند و در نتیجه این رشته‌ها در راه دستیابی به حقایقی درباره جهان خرد و کلان^۶ ما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند.^۷

این دیدگاه نسبت به دانش و عملکرد دانشگاه، رشته دانشگاهی مطالعات ادبی را دچار چالش می‌کند. چالشی که مطالعات ادبی را از همان ابتدای شکل‌گیری درگیر کرده و این مناقشات هنوز هم ادامه دارد. مسأله، پیدا کردن «روش»ی است که هسته رشته مطالعات ادبی را تشکیل دهد، یعنی رویکرد تفسیر و درک آثار ادبی، چیزی بیش از پرورش ذوق باشد. این موضوع توسط کسانی که در برابر تقسیم رشته ادبیات به رشته‌هایی جداگانه مانند «مطالعات ادبی» مقاومت کردند، مورد تفسیر و تحلیل واقع شد؛ مثل زمانی که دانشگاه آکسفورد می‌خواست دانشکده «زبان و ادبیات مدرن اروپایی» را ایجاد کند. فریمن مقارن با آن زمان به‌عنوان یکی از این مخالفان تأسیس چنین رشته‌ای می‌گوید:

ما باید دقیقاً بدانیم در بیان کسانی که از رشته مطالعات ادبی صحبت می‌کنند، منظور از «ادبیات» چیست. آن‌ها اگر درست منظورشان را متوجه شده باشیم از این کلمه، خواندن کتاب‌ها، نقد آثار، کشف همه‌چیز درباره نویسندگان، هرآنچه نویسندگان انجام داده‌اند، افکار این نویسندگان و هرآنچه که بر اساس آن شخص می‌تواند به فهم بهتری از کتاب‌ها و نویسندگان برسد، مد نظر دارند. اما همه این‌ها، ضرورتاً موضوعاتی هستند که به «ذوق» مربوط‌اند. مطمئن نیستم که کلمه «ذوق» به‌طور کامل همه آنچه که منظور این گروه است را می‌رساند، اما می‌دانم هیچ کلمه‌ای برای بیان این رویکرد، نزدیک‌تر از کلمه ذوق نیست.^۸

در آن زمان بحث بر سر این بود که مطالعه ادبیات نمی‌تواند به رشته‌ای دانشگاهی تبدیل شود، زیرا این نوع از آموختن، دانش جدیدی را تولید و ایجاد نمی‌کند، بلکه

فقط ذوقِ دانشجو را تعلیم می‌دهد. به اعتقاد این گروه، مطالعه ادبیات به اندازه کافی مهم و جدی نیست، ممکن است رشته‌ای «لطیف»، «زیبا» و «جالب» باشد، اما از آنجایی که دانشی ارائه نمی‌دهد، نمی‌توان موضوع آن را مورد سنجش قرار داد.

یک رشته دانشگاهی روش و همچنین زمینه مطالعاتی می‌طلبد. روشی که توانایی پشتیبانی از اظهارنظرهای معتبر درباره موضوع مطالعات در آن رشته را داشته باشد؛ اظهارنظرهایی که دیگران بتوانند آن‌ها را مورد آزمایش و سنجش قرار دهند.

در طول بیش از صد سال پس از طرح چنین دیدگاه‌هایی توسط افرادی مانند فریمن، مطالعات ادبی تلاش کرده است که مشروعیت خود را به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی با اتخاذ دو روش برقرار سازد. یکی از این روش‌ها که روشی جاه‌طلبانه بوده، این رشته را به بیراهه و به مرز از هم پاشیدن کشاند^۹ و روش دیگر تاحدودی موفقیت‌آمیز بوده است. هرچند هنوز کسانی هستند که همسو با فریمن معتقدند مطالعات ادبی، دارای معیارهای لازم برای تبدیل شدن به رشته‌ای دانشگاهی نیست.

از ابتدای شکل‌گیری نقد، منتقدان ادبی به‌شدت تمایل داشتند که اعتبارنامه‌ای علمی برای رشته دانشگاهی مطالعات ادبی ایجاد و آن را به رشته‌ای تبدیل کنند که دانشی تجمعی و تکاملی تولید می‌کند. آی.ای. ریچاردز در کتاب *اصول نقد ادبی*، نظریه‌ای را مطرح می‌کند که براساس آن کارکرد ادبیات ایجاد تعادل میان انگیزه‌های ذهنی متناقض انسان است و در این راه سلامت روحی برای خوانندگان ادبی به ارمغان می‌آورد. او این را به‌عنوان نظریه‌ای ناتورالیستی ارائه کرد؛ نظریه‌ای که اگر کسی اطلاعات کافی درباره سیستم اعصاب مرکزی داشته باشد می‌تواند آن را تأیید کند.^{۱۰} این «نگرش علمی» این اشتیاق را در میان منتقدان ادبی ایجاد کرد که به‌دنبال معیارهایی علمی برای

تأسیس رشته‌ای دانشگاهی در زمینه ادبیات باشند؛ یعنی، تلاش برای تبدیل مطالعه ادبیات به رشته «مطالعات ادبی».

هرچند این نورتروپ فرای بود که در کتاب *آنانومی نقد* این جاه‌طلبی را ایجاد کرد که می‌توان برای مطالعات ادبی، پایه و اساس علمی لازم را برای رشته‌ای دانشگاهی ایجاد کرد. فرای در مقدمه کتاب خود بیان می‌کند اگر منتقدان ادبی بتوانند چهارچوب مفهومی مستدلی ایجاد نمایند که بتواند توصیفی تئوریک و ساختارمند از ادبیات را ممکن سازد، نقد ادبی قادر خواهد بود احترام علمی لازم را به دست آورد. بحث فرای این بود که نقد ادبی در جایگاه کنونی‌اش، قیاسی خام است:

به نظر من اکنون زمان مناسبی برای نقد ادبی است که به سمت زمینه‌های جدید گام بردارد و تلاش کند چهارچوب‌های ساختاری و مفهومی‌اش را کشف کند. به نظر می‌رسد نقد به شدت نیاز به اصلی هماهنگ‌کننده دارد؛ فرضیه‌ای مرکزی که مانند نظریه تکامل در زیست‌شناسی، اجزای آن به شکل اندام‌وار و به‌عنوان بخش‌هایی از یک کل عمل کنند^{۱۱}

این تلاش‌های نه‌چندان قانع‌کننده برای علم‌گرایی و کسب اعتبار علمی برای نقد ادبی بر نظریه «ساختارگرایی» هم غالب است. همان‌طور که آی.ای. ریچاردز نمی‌تواند به سؤالات مهم و اساسی درباره نظریه‌اش پاسخ دهد، ساختارگرایی هم نمی‌تواند راه‌حلی برای پرسش‌های مهم و اساسی ادبیات ارائه دهد یا راه‌حل‌هایی که ارائه می‌کند ناکافی به نظر می‌رسند. در این مقطع و با چنین تلاش‌هایی، مطالعات ادبی به‌عنوان رشته‌ای تلقی می‌شد که حقیقتاً می‌تواند به تولید دانشی تجمعی و تکاملی دست یابد.

نگاه جاه‌طلبانه به کسب مشروعیتی علمی همانند علوم طبیعی یا الگوبرداری از این علوم برای همانندسازی این مشروعیت که توسط این منتقدان و بسیار دیگری بیان

می‌شود، هرگز محقق نشد. مطالعات ادبی تا امروز نتوانسته است در ساختن جهش مفهومی^{۱۲} که فرای در مقدمه کتاب *آناتومی نقد* در جست‌وجوی آن بود موفق شود. هیچ نظریه واحدی تولید نشده که پارادایمی مشترک تعریف کند که همه منتقدان بتوانند در چهارچوب آن کار کنند، وضعیتی که توماس کوهن آن را علم بهنجار^{۱۳} می‌نامد.

در عوض، مطالعات ادبی در این رویکرد - که کاربست نظریه‌های ادبی مختلف را راه‌حلی برای کسب اعتبار علمی می‌دانست - مانند میدانی شد که نظریه‌های مختلف نقد در آن به رقابت پرداختند، بدون اینکه علاقه‌ای برای رسیدن به نتیجه یا راه‌حلی داشته باشند، جایی که مدهای ایدئولوژیک^{۱۴} با سرعتی فزاینده یکی پس از دیگری می‌آیند. هر مد خود را تسلیم مد دیگری می‌کند که در حقیقت از شکل‌گیری روایتی توسعه‌مند به‌عنوان روشی مناسب برای گزارش تغییرات نظریه‌های انتقادی مشروعیت‌زدایی می‌کند. بحث‌های روشنفکری جای خود را به ثبت تاریخ آمدن و رفتن ایدئولوژی‌ها می‌دهد؛ وقایعی سنجش‌ناپذیر، منفصل و محتوم. تاریخ نقد هم به‌عنوان مفهومی فکری و هم به‌عنوان یک ژانر، جای خود را به گزارش‌های موقتی داده است که شبیه به تاریخچه صنعت مد سطح بالا^{۱۵} شده، کاتالوگی از تغییرات سرگیجه‌آور که یکنواختی تازگی دروغینی را آشکار می‌سازد.

برخی منتقدان از این شرایط به‌عنوان «وضعیت پس‌پارادایمی» مطالعات ادبی یاد می‌کنند و برآنند نظریه که قرار بود مبانی ضروری برای دانشی تجمعی و تکاملی را فراهم کند، در آنچه می‌توان به‌سادگی آن را شکل‌های مختلفی از پروپاگاندا دانست، حل شده است:

شرایط پساپارادایمی نظریه های ادبی به دانشجویان و استادان فرصتی ارائه می دهد که رابطه ای نامطمئن و حتی اعتیادآور میان نوشته های ادبی و اولین درکی که از آن ها به دست می آورند جست و جو کنند. لذت، تفریح، طبقه، نژاد، تاریخ، ژانر ... نظریه ادبی در هر مفهوم و برداشتی از ادبیات وارد می شود، حتی اگر نتواند به نتیجه خاصی دست یابد.^{۱۶}

اگر چنین ایرادی را بر مطالعات ادبی از منظر کاربرست نظریه ها وارد بدانیم، فقدان پیش نیازهای اساسی در مطالعات ادبی را پذیرفته ایم، پیش نیازهایی که برای موقعیت علمی و همچنین موقعیت این مطالعات به عنوان رشته ای دانشگاهی لازم است.



در سال ۱۸۸۴ ادموند گاس، به عنوان استاد ادبیات انگلیسی در کلارک لکچرز کالج ترنتی^{۱۷} دانشگاه کمبریج انتخاب شد. ادبیات انگلیسی در آن زمان بخشی از برنامه درسی کمبریج نبود و استادی در کلارک، پست تدریس ساختارمندی به شمار نمی رفت. این کار شامل ارائه بیست سخنرانی در یک سال درباره ادبیات انگلیسی می شد. پیش از او لسلی استفان^{۱۸} در سال ۱۸۸۳ اولین شخصی بود که این پست تدریس را در اختیار داشت. او می گوید «مجبور بودم سه بار در هفته به کمبریج بروم تا سخنان مبهمی راجع به ادیسون و پاپ برای تعدادی از بانوان جوان گریتون^{۱۹} و چند دانشجوی تنبل کارشناسی و شاهزاده جوان ایراد کنم»^{۲۰}. تنها پس از یک سال تدریس استفان در این سمت، گاس^{۲۱} جایگزین او شد. در سال ۱۸۸۵ انتشارات دانشگاه کمبریج، اولین سری از سخنرانی های گاس در این کلاس ها را تحت عنوان *از شکسپیر تا پاپ: تحقیقی درباره علل و ماهیت ظهور شعر کلاسیک در انگلستان* منتشر کرد. جان چارتون کالینز^{۲۲} این کتاب را در *فصلنامه نقد* در اکتبر ۱۸۸۶ مورد نقد و بررسی قرار داد و در

این بررسی حملات شدید بر آنچه نادانی، اشتباهات تاریخی، شلختگی آکادمیک، دوری از استدلال ورزی، تفاسیر اشتباه در کتاب گاس می‌دانست مطرح کرد. یک سال قبل، او همین رفتار را با جان ادیگنتون سایمون در کتاب *پیشینیان شکسپیر در درام انگلیسی* انجام داده بود و در طول بیست سال به این صفا‌آرایی بر علیه آنچه بی‌قیدی آکادمیک می‌دانست ادامه داد.

نقدهایی که چارتون کالینز بر روی آثار نقد ادبی و تاریخ ادبیات در نشریات مختلف می‌نوشت، بخشی از صفا‌آرایی گسترده‌تر او در نقد ماهیت رشته ادبیات انگلیسی و تلاش او برای ایجاد رشته دانشگاهی مستقلی با عنوان «ادبیات انگلیسی»، جدا از فقه‌اللغه و مطالعات زبانی بود. کالینز موقعیت آشفته مطالعاتی ادبی را با موقعیت علوم طبیعی مقایسه می‌کرد که خود را به عنوان رشته‌ای دانشگاهی هم‌زمان با ظهور دانشگاه تحقیقاتی تثبیت کرده بودند:

وقت آن رسیده که کسی درباره این موضوع صحبت کند. وقتی شرایط و چشم‌اندازهای علم را در شاخه‌های مختلف آن مقایسه می‌کنیم، چشم‌اندازها، استانداردها، اهداف و خروجی‌هایشان را؛ تضاد این رشته‌ها با رشته ادبیات تا اندازه زیادی تحقیرآمیز و حتی رقت‌انگیز است. در یکسو قلمروی نظم‌یافته می‌بینیم و در دیگرسو بی‌نظمی محض. یکسو جدیت، اشتیاق، پیشرفت و پتانسیلی فوق‌العاده را به نمایش می‌گذارد و دیگر سو رشته‌ای می‌بینیم بدون روح، بدون آگاهی، بدون قدرت، بی‌هدف، رخوتناک و رو به انحطاط، راکد و تقریباً به‌طور کامل در انحصار کسانی که تمایل به بیهوده‌سازی و تحقیر آن دارند²⁴

البته باید توجه داشت که کالینز، تفاوت موضوع مطالعه را در رشته ادبیات و رشته‌های علوم طبیعی توضیح نمی‌دهد، به اعتقاد او: «دلیلی وجود ندارد که چرا نباید در رویکردهای رشته ادبیات و رشته‌های علوم طبیعی شباهت‌های یکسانی وجود

داشته باشد و چرا استاندارد هدف‌گذاری‌ها در این رشته‌ها نباید از کیفیت مشابهی برخوردار باشد»²⁵

کالینز نهاد دانشگاه را سرزنش می‌کرد که چرا به مطالعات ادبی به همان شکلی ارج نمی‌نهد که به رشته‌های علوم طبیعی بها می‌دهد و در انتقادهای خود عواقب غفلت از رشته‌هایی مانند مطالعات ادبی را گوشزد می‌کرد:²⁶

من به پیامدهای این بی‌تفاوتی و عواقبی که در آینده خواهد داشت اشاره کرده‌ام. نمونه‌هایی از کتاب‌هایی داده‌ام که دانشگاه از صدور مجوز برای چاپ آن‌ها شرم ندارد و نشان داده‌ام که دانشگاه حتی بدون ترس از این که شهرتش در چاپ چنین کتاب‌هایی به خطر خواهد افتاد، تردیدی برای انتشار آن‌ها به خود راه نمی‌دهد. آثار متعددی با اشتباه‌های بزرگ، موضوعاتی پوچ و رویکردهایی غیرعلمی و نادرست که بارها و بارها مورد توجه عموم قرار گرفته‌اند (کالینز، ۱۹۰۱).

نقد‌های کالینز یکسره سلبی نبود. این نقدها همچنین الزامات ضروری را نشان می‌داد که او برای رشته دانشگاهی مطالعات ادبی تشخیص می‌داد. برای مثال کالینز، در نقد کتاب *تاریخ مختصری از ادبیات مدرن انگلستان* از گاس، اشتباهات او را در آوردن شواهد مورد نقد قرار می‌دهد و چنین خطاهایی را در پژوهشی آکادمیک غیرقابل‌پذیرش می‌یابد:

همه فصل‌های کتاب سرشار از اشتباه است. سوفونیسبا اثر ترسینو تنها کتابی نیست که شعر سپید در آن برجسته شده باشد، بلکه در ایتالیا در حدود ۱۵۱۵ این روش رواج داشته است، در آثاری مانند «راسمونها» اثر روسلای²⁷ در «اورست» و همچنین در اثر تعلیمی او «لایپی» و در «آنتیگونه» اثر آلامانی²⁸ همه این آثار با اختلاف چند سال از آن تاریخ سروده شده‌اند ...

ممکن است اتخاذ چنین رویکردی برای نقد، ملانقطی به نظر برسد، اما نکته مهم در این نقدها این است که تا این اندازه اشتباه در استناد به شواهد، موجب اختلال در فهم می‌شود و مخاطب به درک نادرستی از بحث منتقد می‌رسد.

کالینز نقدهای گاس را برای اشتباهاتش در: شناخت و توصیف سبک ادبی، برای اشتباه در تشخیص آیرونی از ادبیات جدی، برای کلی‌گویی‌های مبهم و اشتباه‌های تاریخ ادبیاتی، برای اشتباه در تشخیص مضمون و ایده آثار و برای اشتباه در درک ساختار و فرم مورد نقد قرار می‌دهد. کالینز همچنین نقدهای خود را بر دانش کم ادبی و فرهنگی و توانایی گاس در تشخیص ویژگی‌های زیبایی‌شناختی و مفهومی آثاری که تفسیر کرده است متمرکز می‌کند. به اعتقاد کالینز، رویکرد گاس به دلیل جایگزین کردن نتیجه‌گیری‌های ساده به جای ارائه شواهد و فرضیه‌ها، کلی‌گویی‌های تقلیل‌گرایانه، عبارت‌پردازی‌های ذوقی و مبهم، به روشی اثبات‌گرایانه قابل‌سنجش نیست.

نقدها و صف‌آرایی‌های کالینز در برابر منتقدانی همچون گاس با هدف تلاش برای استقرار مطالعات ادبی به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی، بخشی از تحولی گسترده‌تر بود. در آخرین سال‌های قرن نوزدهم، علوم انسانی و همچنین علوم اجتماعی، در سایه حسن توجه دانشگاه، خود را به‌عنوان رشته‌های دانشگاهی تثبیت کردند. در مرکز این فرآیند، تحولی روش‌شناختی قرار داشت که می‌توانست، تضمین کند تحلیل‌ها و مسئله پژوهش در این رشته‌ها نمی‌تواند مانند سخنان بی‌معنی راجع به ادیسون و پاپ یا گپ‌وگفتی درباره شعر مری شلی نادیده و دست‌کم گرفته شود.^{۲۹}

کالینز در نقدهای خود برخی الزاماتی را طرح می‌کند که از دید او در رشته‌ای با عنوان مطالعات ادبی باید عملی شوند. نقد او بر آماتوریزم تنها محدود به نقد

لغزش‌های پژوهشی یک شخص (ادموند گاس) نمی‌شود. حمله او به‌طور کلی به رشته مطالعات ادبی است که برای نویسندگان آثار نقد ادبی و تاریخ ادبیات، امکان این بی‌دقتی‌ها، سهل‌انگاری‌ها، عدم حساسیت نسبت به مسائل زیبایی‌شناختی و ... را در تدریس و پژوهش ایجاد می‌کند.

از جمله واکنش‌های قابل‌توجه نسبت به نقدهای تند کالینز، نقدی است که او در سال ۱۸۸۶ درباره کتاب *از شکسپیر تا پاپ* نوشته ادموند گاس نوشت. بسیاری از خوانندگان عمومی، نقد او را نوشته‌ای بی‌پایه و اساس و غیرمحترمانه می‌دانستند:

اگرچه نقدهای کالینز، شهرت گاس را تا حدودی خدشه‌دار کرد و مطمئناً او را رنجاند، به‌نظر می‌رسد در آن زمان در نزد افراد بسیاری، این کالینز بود که شخصیت منفی این ماجرا شده بود. کالینز بود که به‌عنوان یک «فضل‌فروش متعصب» کنار گذاشته شد، یک «نامزد ناامید برای انتخاب به‌عنوان استاد» در دانشگاه و حتی «فردی بی‌قید در سخن گفتن». برای مثال رایدر هاگارد نامه‌ای برای همدردی به گاس می‌نویسد و می‌گوید خودش چیز زیادی راجع به ادبیات قرن هجدهم نمی‌داند «اما این را می‌دانم که یک جنتلمن چه رفتاری باید داشته باشد و حق دارد از دیگران چه انتظاری داشته باشد».^{۳۰}

در آن زمان این حساسیت و سواد عمومی جهت تشخیص ناکافی یا بی‌قاعده بودن رویکرد گاس وجود نداشت. در حقیقت هیچ الزام و معیاری برای آثار استادانی در نظر نبود که تأیید هم‌تایان خود را داشتند و از اقتدار علمی در میان عامه مردم برخوردار بودند.

گاس خودش متخصص نبود، او ادیب^{۳۱} بود بدون مدرک دانشگاهی. کسی که درست مانند دیگر ادیبان، در اوقات فراغتش مقالات ژورنالیستی می‌نوشت. حرفه تخصصی او ارتباطی با ادبیات نداشت: از سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۵ در بخش فهرست موزه

بریتانیا کار می‌کرد، بین سال‌های ۱۸۷۵ تا ۱۹۰۴ به کتابداری در مجلس اعیان اشتغال داشت، در سال ۱۸۷۵ شروع به انتشار شعر، مقاله و کتاب‌های نقد ادبی، بیوگرافی و غیره کرد و این باعث شد که بین سال‌های ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۵ برای ارائه یک سری سخنرانی در آمریکا دعوت شود. این پیش‌زمینه بود که موجب شد پست استادی در کلارک به او پیشنهاد شود. گاس در این داستان، تنها نبود. از سال ۱۸۲۸ زمانی که کشیش توماس دیل به‌عنوان اولین استاد ادبیات و زبان انگلیسی در کالج دانشگاهی لندن منصوب شد تا پایان قرن نوزدهم، استادان ادبیات، اکثراً از طبقه شخصیت‌های مذهبی و روزنامه‌نگاران انتخاب می‌شدند و در موضوعی که تدریس می‌کردند صلاحیت علمی ویژه‌ای نداشتند.^{۳۲} اینکه چه سرفصل‌هایی را تدریس کنند تا حد زیادی برعهده خودشان گذاشته شده بود. به بیانی دیگر، هیچ رشته دانشگاهی‌ای برای مطالعات ادبی وجود نداشت یا هیچ مسیر آموزشی یا مسیر شغلی‌ای که به سمت مربی یا استادی ادبیات انگلیسی در دانشگاه منجر شود.^{۳۳}

با توجه به دیدگاه غالب در بریتانیای قرن نوزدهم در زمینه کارکرد ادبیات، اساساً این ضرورت احساس نمی‌شد که چرا باید کسی در ادبیات تخصص داشته باشد. این تصور وجود داشت که ادبیات باید - با شکل دادن به شخصیت انسان از طریق تحول حساسیت‌های اخلاقی خوانندگان آثار - کارکردی اخلاقی داشته باشد: «بزرگ‌ترین فایده‌ای که براساس آن مدیون هنرمند هستیم، تقویت حس همدردی ماست. تصویری از زندگی انسانی، آن‌گونه که یک هنرمند بزرگ می‌تواند ارائه کند، بیانگر بنیان‌های اولیه احساسات اخلاقی است».^{۳۴}

کتاب‌های مربوط به ادبیات، چه نقد ادبی و چه تاریخ ادبیات، این وظیفه را داشتند که مخاطبان بیشتری را با ادبیات کلاسیک آشنا و آن‌ها را به خواندن این آثار ترغیب

کنند. بنابراین کیفیت پژوهش - چه در نزد عموم و چه توسط نویسندگان - مورد تردید واقع نمی‌شود؛ زیرا ادبیات در حال انجام وظیفه‌ای بود که برای آن متصور بودند - انتقال پیام‌های اخلاقی - و بنابراین جای تردید و تأملی باقی نمی‌ماند.

با این حال در بیست سال پایانی قرن بیستم این وضعیت تغییر کرد. حمله چارتون کالینز به گاس و دیگر «ادیبان» که پژوهش‌هایی غیرعلمی درباره ادبیات می‌نوشتند، بخشی از تحولی بود که به موجب آن، همه انواع دانش به سمت تخصصی شدن پیش می‌رفت و در قالب رشته‌های خاص دانشگاهی جای می‌گرفت و نظام می‌یافت.

کالینز یکی از مؤثرترین افراد برای آغاز این پیشرفت در مطالعات ادبی بود. او گاس را برای فقدان تخصص در نوشته‌هایش نقد کرد؛ زیرا به اعتقاد او انتظار می‌رود پژوهشگر در دانشگاه رویکردهای حرفه‌ای و تخصصی اتخاذ کند. جایگاه گاس به‌عنوان یکی از استادان کلارک (از سال ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۰) در یکی از معتبرترین دانشگاه‌های جهان به او نفوذی داده بود که با تکیه بر آن درباره موضوعات نقد ادبی و تاریخ ادبیات می‌نوشت و سخن می‌گفت.

کتاب *تاریخ کوتاهی از ادبیات مدرن انگلستان* را ویلیام هایمن^{۳۵} به‌عنوان مجلد سوم در سری کتاب‌های *تاریخ مختصر ادبیات جهان* به چاپ رساند. مجموعه‌ای مقدماتی که نوعی «کتاب راهنما» برای مخاطبان عادی ادبیات بود. کالینز این کتاب را تحت عنوان «راهنمای ادبی ما» بررسی کرد. او قبلاً تحت همین عنوان نقدی بر کتاب *تاریخ مختصر ادبیات انگلیسی* از جورج سنتزبری^{۳۶} نوشته بود. این کتاب توسط سنتزبری به‌عنوان پروفیسور بلاغت و ادبیات انگلیسی در دانشگاه ادینبورگ ارائه شده بود و اینکه او بتواند عنوان «راهنمای ادبیات» را به‌کار برد ناشی از داشتن این موقعیت

و اقتدار دانشگاهی بود. با توجه به موقعیت او، خواننده از پیش، برای داشتن انتظارات خاصی توجیه شده بود.^{۳۷} کالینز می‌نویسد:

این تاریخچه کوتاه آشکارا برای استفاده خوانندگان جدی ادبیات طراحی شده بود، برای خوانندگان غیردانشگاهی، کسانی که به‌طور طبیعی در مطالعه ادبیات انگلیسی به دنبال دستورالعمل و راهنمایی عمومی هستند. همچنین به احتمال زیاد به‌عنوان کتاب درسی برای دانش‌آموزان مدارس و کالج‌ها تجویز شده است، همچنین برای معلمان و برای آماده کردن دانش‌آموزان برای امتحان. یک نفر از صد نفر از بین همه این خوانندگان هم نخواهد بود که مجبور باشد دیدگاه‌های طرح‌شده در این کتاب‌ها را مورد سنجش قرار دهد. فرض خوانندگان بر این است که شواهد و مستندات این کتاب‌ها درست هستند، تعمیم بخشی‌هایی که طرح می‌کنند صحیح است، نقدها و تئوری‌های انتقادی آن‌ها به‌رحال بی‌معنی نیست (کالینز، ۱۹۰۱: ۹۳).

به گفته کالینز البته این انتظارات خوانندگان اغلب برآورده نمی‌شد:

باید توجه داشت که پروفیسور سنتزبری متوجه بوده است که موقعیت علمی او اقتضا می‌کند نوشتاری علمی و صحیح ارائه دهد (هرچند این انتظار به دلیل اقتدار علمی او، در خواننده وجود نداشته باشد و آن‌ها نوشته‌های او را صحیح بدانند)، اما او در کتاب خود بدترین ویژگی‌های نوشتن غیرمسئولانه و ژورنالیستی را وارد کرده است: کلی‌گویی، تأکیدهایی که فقط ادعاهایی بی‌پروا هستند، و سهل‌انگاری در دقیق و درست‌نویسی.

کالینز میان نقد دانشگاهی و نقد ژورنالیستی تفاوت قائل می‌شود و معتقد است این دو رویکرد، الزامات یکسانی ندارند. این تمایزی بود که در نقد ادبی آن زمان اعمال

نمی‌شد و نقدهای کالینز از این منظر، نشان‌دهنده ظهور چشم‌انداز نقدی ساختارمند در رشته دانشگاهی ادبیات است.

این چشم‌انداز همچنین خود را در یکی دیگر از ویژگی‌های نقدهای کالینز آشکار می‌ساخت. کالینز معتقد به لزوم شکل‌گیری گروهی از منتقدان متخصص به‌عنوان مخاطب نقدهای دانشگاهی بود. به اعتقاد او گروهی از منتقدان که صلاحیت علمی دارند باید با ممارست در خواندن و به اشتراک گذاشتن دانش و توانایی و درک مسئله، به‌عنوان مخاطبان نقد و نوشته‌های دانشگاهی، به تحلیل آثار بپردازند و درحقیقت نویسنده و استاد ادبیات در هنگام نوشتن بدانند که آثار او توسط گروهی از هم‌تایان خود مورد نقد و سنجش قرار خواهد گرفت.^{۳۸} یکی از اصلی‌ترین نقدهای او به گاس، عبارت‌پردازی‌های مبهم و نامشخصی است که به بوتۀ سنجش درآوردن کلام او را دشوار می‌کند. به اعتقاد او، گاس به دلیل نبود وجود چنین گروه هم‌تایان متخصصی، ترسی از مورد قضاوت واقع شدن ندارد: «آقای گاس هیچ دلهره‌ای از وجود خوانندگانی ندارد که به منابع اصلی رجوع کنند و اظهارات او را مورد سنجش قرار دهند» (کالینز، ۱۹۰۱: ۱۱۴).

اما در دهه ۱۸۸۰ هنوز ایده بیان اظهاراتی قابل سنجش در نقد ادبی بیگانه می‌نمود. ایده گروهی از هم‌تایان که استانداردهایی را برای بحث‌های علمی به اشتراک بگذارند ایده‌ای بنیادین در پیشرفت رشته‌های دانشگاهی است، اما در زمان کالینز این ایده هنوز در جهان رواج نداشته است که ادبیات قرن نوزدهم بدان مبادرت ورزد.

امروزه دیگر بازگشت به روش پژوهشی که به‌وسیله ادیبان قرن نوزدهم ارائه می‌شد ممکن نیست. جریانی که کالینز یکی از تأثیرگذارترین افراد در آغاز آن بوده است. الزاماتی که کالینز در نقد نوشته‌های گاس مد نظر داشت طیف گسترده‌ای را

در برمی گیرد. مجموعه‌ای الزامات عمومی که شامل درستی و صداقت در نگارش است. اینکه شخص باید مسئولیت حقیقتی را که ادعا می‌کند بر عهده بگیرد، ادعاهایی که در مخالفت با شواهد او وجود دارد بررسی نماید، نباید در مورد موضوع‌هایی که دانش محدودی درباره آن دارد با قدرت صحبت کند، مسئله و مدعای پژوهش، به اندازه کافی جزئی و به اندازه کافی شفاف بیان شده باشد که دیگران بتوانند آن را مورد سنجش قرار دهند و استدلال‌ها باید روشن و متقاعدکننده باشند.

کریست بالدیک^{۳۹} در کتاب *نقد و نظریه ادبی از ۱۸۹۰ تا امروز* اشاره می‌کند که در پایان دهه ۱۹۳۰ نوشته‌های انتقادی ظاهری به شدت متفاوت پیدا کرده بودند:

یک مقاله نقد معمولی در یک مجله یا کتاب با نقل قول‌های مکرر از متون مختلف، شرح متن و تمایل به ارائه تفسیرهای درونی و بیرونی از آن، ساختاری چندصدایی یافته بود؛ ساختاری متفاوت از نقدهای پیشین که بیشتر شبیه سخنرانی بود و حالت تک‌گویی داشت. این رویکرد، مانیفستی را در درک جدیدی از نقد ارائه می‌داد که براساس آن منتقد خود را ملزم به توجه به جزئیات ویژه اثری می‌دانست که آن را مورد مطالعه قرار می‌دهد، منطق این پیشرفت را می‌توان در آثار بسیاری، از جمله در مقالات اولیه تی.اس.الیوت مشاهده کرد.^{۴۰}

البته ارجاع این مانیفست به مقالات انتقادی اولیه الیوت محل تأمل است. نوعی از خوانش دقیق^{۴۱} که هسته «نقد عملی»^{۴۲} را در بریتانیا و «نقد نو» را در آمریکا تشکیل می‌دهد در اندیشه‌های الیوت یافت می‌شود. با این حال به همان اندازه می‌توان این پیشرفت را در نتیجه تلاش‌های منتقدان انگلیسی و آمریکایی برای برقراری «مطالعات ادبی» به‌عنوان رشته‌ای علمی با خروجی قابل سنجش بدانیم.

در سال ۱۹۲۵ آی.ای. ریچاردز نخستین سری از سخنرانی‌های خود را درباره نقد عملی در دانشگاه کمبریج برگزار نمود. در سال بعد دانشگاه در امتحان رشته ادبیات

انگلیسی تجدیدنظر کرد و سؤالات جدید امتحانی از اخلاق‌گرایان انگلیسی و «بخش‌هایی از شعر و نثر انگلیسی برای تفسیر انتقادی» بدان افزود که دومی با عنوان «نقد عملی» شناخته شد. رویکرد بسیار جدیدی که براساس آن دانشجویان کمبریج می‌بایست مقالاتی در مورد آثار مشخصی در ادبیات بنویسند و توانایی آن‌ها برای تحلیل، آزمون شود؛ درحقیقت مطالعات ادبی «قابل‌سنجش» شده بود. تحلیلی تفسیری و دقیق که مستلزم ارجاع، توصیف، نقل قول از آثار ادبی و ... بود تا مدعای طرح‌شده درباره اثر با استدلال اثبات شود؛ تحولی که کالینز خواستار آن بود و می‌توان آن را در این عبارت او یافت: «آزمون‌پذیری ادعاها».

ریچاردز می‌گوید «کل سازوکار و اصول انتقادی وسیله‌ای است برای دستیابی به ارتباطی دقیق‌تر، صریح‌تر و مستدل‌تر میان اجزای متن»^{۴۳}. خواندن و آنالیز دقیق، روش‌های مشاهده، ارزیابی و خوانش آثار ادبی به‌شمار می‌روند و مجموعه‌قراردادها و ساختارهایی را تنظیم می‌کنند که رشته مطالعات ادبی نیازمند آن است. نقد عملی و خوانش دقیق مهم‌ترین مؤلفه‌هایی به‌شمار می‌روند که رشته دانشگاهی ادبیات از طریق آن‌ها موفق شد نقد ادبی را تثبیت نماید، میان نقد ادبی با تاریخ ادبیات و فقه اللغه تمایز قائل شود و این تمایز را در رشته دانشگاهی ادبیات در دانشگاه‌های آمریکا تثبیت کند.^{۴۴}

در تمایز با کلی‌گویی‌ها، عبارت‌پردازی‌های مبهم و تعمیم‌بخشی‌های گذشته، خواندن دقیق، سلاح آموزشی این رویکرد جدید بود: «روش خوانش دقیق سلاح و ابزار آموزشی نقد نو شد». هرچند باید بپذیریم زیاد شدن تفسیر بعدها به صنعتی کسل‌کننده تبدیل است، اشتباه است که خوانش دقیق را نسخه دیگری از تفسیر^{۴۵} بدانیم. خوانش دقیق که بیشتر توسط کلینث بروکس^{۴۶} معرفی شد با تفسیری که به

تمایزگذاری میان شعر خوب یا بد منجر می‌شود و در کتاب‌های درسی و بسیاری از مقاله‌های آن زمان دنبال می‌شده است تفاوت دارد.^{۴۷}

با این حال نقد عملی، با روش «خوانش دقیق»ش، د واقع روش جدیدی نبود. ریشه آن را می‌توان در روش ترجمه لفظ به لفظ که همواره در تدریس لاتین یا یونانی به کار گرفته می‌شد جست‌وجو کرد. اکنون همان رویکردی که پیش از آن در تدریس متون یونانی و رومی به کار گرفته می‌شد، درباره زبان بومی [زبان انگلیسی] کاربست می‌یافت:

در سطحی پایین‌تر، مدرک تحصیلی در رشته ادبیات انگلیسی باید توانایی خواندن ادبیات انگلیسی را در دوره‌های مختلف تضمین کند، تقریباً به همان اندازه دقیق و صحیح که از افراد در دوره کلاسیک انتظار می‌رفت یونانی (از هومر تا لوسیان) و لاتین (از انیوس تا آوسونیوس) بخوانند.^{۴۸}

«مطالعات کلاسیک» برای مدتی طولانی در مرکز رشته «مطالعات انسانی» در انگلستان بود و جایگاه محکمی به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی داشت. رشته‌ای که بر پایه مطالعات زبان و فلسفه کلاسیک قرار داشت. اگرچه کسانی که در تلاش برای دفاع از یک رشته مستقل برای مطالعات ادبی هستند ترجیح می‌دهند این ارتباط را قطع کنند و مطالعات کلاسیک را با مطالعه ادبیات بومی [انگلیسی به جای یونانی و لاتین] جایگزین کنند.^{۴۹} تغییراتی که در سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۲۶ در امتحانات پایانی دوره کارشناسی کمبریج به‌وجود آمد، تلاشی عمدی برای جایگزینی مطالعات کلاسیک با ادبیات انگلیسی به‌عنوان رشته‌ای محوری در «مطالعات انسانی مدرن» بود.^{۵۰}

توجه به شرایط تاریخی، اجتماعی یا شخصی نویسنده در تفسیر آثار ادبی، خارج از حوزه خوانش دقیق و یا نقد عملی قرار نمی‌گیرد. درحقیقت این روش با تئوری‌های

مختلفی در تعامل است؛ برای مثال دیدگاه‌های ای. آر. لوییس درباره کارکردهای اخلاقی ادبیات. لوییس با تلفیق روش خواندن تحلیلی با فرم‌های سنتی‌تر مقالات انتقادی، در انتشار دیدگاه‌های جدید خود بسیار تأثیرگذار بود. دلیل مهمی که چرا نقد عملی در سطحی گسترده مورد قبول واقع شده این است که می‌تواند از بستر تئوریک خود جدا شود و در مکتب‌های مختلف نظری از ساختار روش‌شناختی آن استفاده گردد. همان‌طور که بروکس، نقد عملی ریچاردز را پذیرفت، اما تئوری‌هایش را رد میکرد؛ بنابراین او از روش تفسیری بروکس و وارن با جدا کردن آن‌ها از بستر تئوریکشان استفاده کرد. نقد عملی به‌طور واضحی مهم‌ترین نوآوری در مطالعات ادبیات انگلیسی، هم در بریتانیا و هم در آمریکا بود. اینکه در کمبریج، جایی که در اغلب موضوعات با لوییس مخالف بودند، هنوز می‌توانستند بر گذاشتن پرسشی براساس نقد عملی در آزمون پایانی دانشجویان صحنه بگذارند، شاهدهی است برای اینکه در نزد بسیاری، نقد عملی، وابستگی به هیچ تئوری یا ایدئولوژی نقد خاصی نداشت.

اگرچه بیستون مخالف تأکید دانشگاه آکسفورد بر مباحث فلسفی بود - تأکیدی که در دانشگاه لندن و بسیاری از دانشگاه‌های بریتانیا وجود داشت - بر این باور بود که سیستم کمبریج از سوگیری‌های غیرتاریخی‌اش آسیب دیده است. هرچند اختلاف‌نظرها درباره این موضوعات همچنان ادامه داشت، همه دانشگاه‌ها نقد عملی را پذیرفتند و همانند کمبریج، رویه امتحان پایانی کارشناسی را بر این اساس تغییر دادند.^{۵۱}

می‌توان استدلال دیگری را هم برای پذیرش گسترده نقد عملی با ابزار تحلیلی‌اش - خوانش دقیق - مطرح کرد. خوانش دقیق تحلیلی، روشی مشاهده‌ای است که به‌طور مستقیم مسئله پژوهش را مورد خطاب قرار می‌دهد و درحقیقت، هدفی شناختی را

برای پژوهش ایجاد می‌کند. از طریق این روش، خواننده متن را فهم می‌کند و مفهوم آن را به چنگ می‌آورد. این مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر در شناسایی و تشخیص موضوع مطالعه در پژوهش‌های ادبی است. مطالعه دقیق تحلیلی، روش رصد ساختارمند متون است. رنه ولک خاطر نشان می‌کند که هدف از خوانش دقیق تحلیلی، درک و تفسیر متن است. به‌سختی می‌توان مطالعات ادبی را بدون تفسیر آثار منفرد تصور کرد و دشوار است که چگونه کسی می‌تواند «علیه تفسیر» سخن بگوید، آن‌گونه که سوزان سانتاگ در این زمینه سخن گفته و حتی کتاب خود را هم با این عنوان نام‌گذاری کرده و تفسیر را «دشمنی واقعی» معرفی کرده است.^{۵۲}

اگر بخواهیم مفهوم «پیشرفت» و تطور را برای مطالعات ادبی به کار ببریم، گزارف نیست اگر نقد عملی را با روش «خوانش دقیق تحلیلی» اش نشان‌دهنده پیشرفتی در این رشته بدانیم. این پیشرفت در همان معنای پیشرفت دانستن کشف ساختار ماریچی دوگانه DNA نیست. درحقیقت این رویکرد، تحولی بود که روش مشاهده و تحلیل صحیح آثار ادبی را برای خواننده فراهم آورد و بهبود بخشید.

خوانش دقیق تحلیلی ساختاری سیستماتیک به‌وجود آورد که امکان شناخت یک اثر را در قالب اثر هنری ادبی^{۵۳} و همچنین امکان درک مفهوم اثر هنری ادبی را فراهم ساخت. خوانش دقیق تحلیلی هیچ‌چیز پنهانی را درباره متن آشکار نمی‌کند، اما متن را به‌عنوان اثری ادبی ساختاربندی و معرفی می‌کند. به اعتقاد آرتور سی دانتو^{۵۴}:

نمی‌توانیم ادعا کنیم که توانایی درک کامل اثر ادبی را داریم؛ بنابراین بهتر است رهایش کنیم و اجازه بدهیم خود اثر سخن بگوید، آن را در برابر ادعای تفسیر، مبنی بر تسلط کامل بر متن، حفظ کنیم؛ زیرا هیچ‌گاه تفسیر نمی‌تواند ادعای شناسایی کامل متن را داشته باشد.^{۵۵}

رامان سلدن در مقدمه جلد ۸ کتاب کمبریج درباره «تاریخ نقد ادبی» می‌گوید: «در اواخر قرن نوزدهم، فلسفه آلمانی منجر به رشد پژوهش آکادمیک در دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان جهان شد. در دهه ۱۹۲۰، نوشته‌های هولم^{۵۶}، ایوت و ریچاردز، دوران نقد را آغاز کردند. در یک نگاه کلی باید دوره بین اواسط دهه ۱۹۶۰ و امروز را عصر «نظریه» بنامیم.^{۵۷}»

این تقسیم‌بندی از چند جهت قابل تأمل است. نمی‌توان تمایز مطلق میان پژوهش و نقد متصور شد. از جمله نکاتی که در بررسی‌های چارتون کالینز باید به آن توجه کرد رابطه نزدیکی است که او میان پژوهش دانشگاهی و نقد قائل بود. به این دلیل که پژوهش، شرایط لازم برای بررسی صحیح و رصد شفاف آثار فراهم می‌کند و این موضوع همان هدفی است که نقد نیز در نظر دارد. علاوه بر این از دهه ۱۹۲۰، هم پژوهش و هم نقد به‌طور هم‌زمان، موقعیتی قوی در مطالعات ادبی داشته‌اند.

با این حال می‌توان بیان سلدن را این‌گونه اصلاح کرد که منظور او از «پژوهش» درحقیقت «فلسفه» و نظریه‌های ادبی بوده است و بدین ترتیب تقسیم‌بندی او را به یک دوره نقد و یک دوره تئوری تعبیر کرد، دو دوره‌ای که تلاش می‌کردند الزامات آکادمیک متفاوتی برای مطالعات ادبی در نظر بگیرند. در دوره تئوری، برخی از نمایندگان این رشته تلاش کردند الزاماتی را بر این رشته اعمال کنند که آن را به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی به دقیق‌ترین معنای آن، برجسته کند. هرچند تئوری‌های متنوعی که در طی چهل سال گذشته آمدند و رفتند، در تلاش برای استقرار مبنایی تئوریک برای رشته مطالعات ادبی، موفقیت اندکی داشتند؛ مبنایی تئوریک که بتواند موقعیت مطالعات ادبی را به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی حفظ کند. در نتیجه می‌توان گفت دوران نظریه با ناامیدی به پایان رسیده است.^{۵۸}

اما در مجموع می‌توان آنچه تلاش برای برقراری اعتباری آکادمیک برای مطالعات ادبی نامیده می‌شود تا حدودی موفق دانست. تلاشی که در دهه ۱۸۸۰ آغاز شد و تا دهه ۱۹۶۰ ادامه پیدا کرد. در طول این مدت شاهد تحول روش‌های پژوهش در رشته ادبیات هستیم، روش‌هایی که ماهیت آکادمیک نقد ادبی و جایگاه نقد را در مرکز مطالعات ادبی حفظ می‌کند. این واقعیت وجود دارد که نمی‌توان نقد عملی را - با ابزارش، یعنی خوانش دقیق تحلیلی - از نظریه‌های ادبی جدا کرد. نقد عملی در حقیقت به‌عنوان بخش روش‌شناختی استفاده از تئوری‌ها به‌کار می‌رود و به آن ماهیت منطقی و استدلالی می‌بخشد. ماهیت این نظریه‌ها و روش‌کار بست آن‌ها موجب می‌شود نتوانیم جواب مناسبی برای این اعتراض فریمن بیابیم که نقد، تمرینی ذوقی است. فریمن چندان از حقیقت دور نیست زمانی که می‌گوید: مطالعات ادبی بر خواندن کتاب‌ها متمرکز است، نقد آنها، پیدا کردن همه‌چیز راجع به نویسندگان کتاب‌ها، کارها و افکارشان و هر چیزی است که ممکن است درک بهتری از کتاب‌ها و نویسندگان ارائه دهد.

هرچند نقد ادبی گاه رویکردهای علمی‌تری در پیش می‌گیرد، هنوز هم در مرکز آنچه نقد دنبال می‌کند «توانایی ایجاد درک بهتر از کتاب‌ها و نویسندگان» قرار دارد. رویکردی که می‌تواند از این جهت مورد مخالفت قرار گیرد که گفته شود اینچنین فعالیت‌هایی نوعی تمرین ذوقی است یا این با رشته‌های دیگری همچون تاریخ‌نگاری یا انسان‌شناسی همپوشانی پیدا می‌کند.

علاوه بر این، مشکل دومی هم وجود دارد که تهدیدی برای ماهیت تخصصی نقد به‌شمار می‌رود. تا آنجا که نقد ادبی هدف ساده‌ای همچون تفسیر و رسیدن به درک حداقلی از آثار ادبی را دنبال می‌کند، چیزی است که هر خواننده‌ای با آن درگیر است.

نیازی نیست که فرد برای استفاده از این روش‌ها و ارائه چنین تفسیری، بر تئوری‌های پیچیده‌ای مسلط شود که نیازمند سال‌ها مطالعه هستند. البته این بدان معنا نیست که نیازی به کتاب‌های «راهنمای ادبی» در بیان چارتون کالینز برای دانشجویان یا عموم مردم وجود ندارد. اما این تناقضی برای مطالعات ادبی است که نقد ادبی تا آنجایی که در خدمت کارکرد شناختی، شناساندن، درک و فهم سوژه مورد مطالعه برمی‌آید، کاری است که هر خواننده خوبی می‌تواند انجام دهد. تا جایی که نقد ادبی در تربیت «خوانندگان خوب» تلاش می‌کند جایگاهش را به‌عنوان رشته تخصصی دانشگاهی‌ای تضعیف می‌کند.^{۵۹}

پی‌نوشت

۱- Stein Haugom Olsen (Summer 2005). "Progress in Literary Studies". *New Literary History*, Volume 36, Number 3, pp. 341-358.

دیگر آثار اولسن

- "Truth, fiction, and literature: A philosophical perspective" (1994);
- "The structure of literary understanding" (1985);
- "Aesthetics and the Philosophy of Art: The Analytic Tradition, an Anthology" (2018);
- "The Meaning" of a Literary Work" (1982);
- "The philosophy of literature: Pleasure restored" (2004);
- "Literary aesthetics and literary practice" (1981);
- "Defining a literary work" (1976);
- "Literature. A Philosophical Perspective" (1994);
- "Truth, fiction, and literature: a philosophical perspective" (2002);
- "Culture, convention, and creativity" (2003);
- "Interpretation and intention" (1977).

کتاب‌های او:

- Peter Lamarque and Stein Haugom Olsen (1996). *Truth fiction and literature: a philosophical perspective*. Oxford: Clarendon Press;
- Stein Haugom Olsen (1987). *The end of literary theory*. Cambridge University Press;

_____ (1978). *The structure of literary understanding*. Cambridge University Press.

2- The Modern Research University

۳- البته باید توجه داشت که امروزه در علوم انسانی، تفاوت موضوع و ماهیت پژوهش در علوم طبیعی و علوم انسانی پذیرفته شده است و علوم انسانی ملزم به نزدیک شدن به روش‌های علوم طبیعی برای کسب و جاهت علمی نیست. مسئله‌ای که نویسنده نیز در ادامه مقاله بدان اشاره می‌کند. (مترجم)

۴- Cumulative: ماهیت انباشتی دانش به این معناست که علوم طبیعی با انباشت اطلاعات بیشتر و کشف‌های بیشتر، به سمت درک کامل‌تری از جهان فیزیکی حرکت می‌کند. (مترجم)

۵- Progressive (مترجم)

۶- micro and macro universe: دو مدل در بررسی جهان، تلاش برای توصیف جهان در سطح اتم و ذرات (مترجم)

۷- پس از انتشار کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* (۱۹۶۲) از توماس کوهن برخی از دانشمندان فلسفه علم این ادعا را رد کردند، کسانی که کسانی می‌خواستند همه دانش و روش‌های سنجش اعتبار آن‌ها را به‌عنوان برساخته‌ای اجتماعی ببینند. از آن زمان، پاندول در جهت مخالف حرکت می‌کند. برای مثال نگاه کنید به کتاب *پیشرفت علم: علم بدون افسانه* از فیلیپ کیتچر.

(*The Advancement of Science: Science Without Legend, Objectivity Without Illusions*. New York: Oxford University Press, 1993)

8- E. A. Freeman, "Literature and Language," *Contemporary Review* (October 1887): 560.

۹- اشاره نویسنده به تلاش برای کاربست نظریه‌های ادبی برای بخشیدن وجهه‌ای علمی به پژوهش‌های ادبی است که در ادامه بدان می‌پردازد. به نظر نویسنده کاربست این نظریه‌ها به افراط کشیده شد و امروزه به عنوان «وضعیت پساپارادایمی» مورد نقد واقع می‌شود. (مترجم)

۱۰- ریچاردز تحت تأثیر مکتب پوزیتیویسم و ناتورالیسم قرار داشت و به دنبال بنیانی علمی برای مطالعات ادبی بود. برای مطالعه بیشتر درباره اندیشه‌های او می‌توانید به این منابع مراجعه کنید: ورنن هال (۱۳۷۹). *تاریخچه نقد ادبی*. ترجمه هادی آقاجانی و دیگران. تهران: رهنما؛ رنه ولک (۱۳۸۳).

- تاریخ نقد جدید، ج ۵. ترجمه سعید ارباب شیرانی. تهران: نیلوفر؛ ریچاردز، آی.ای (۱۳۷۵). اصول نقد ادبی. ترجمه سعید حمیدیان. تهران: علمی و فرهنگی (مترجم)
- 11- Northrop Frye, *Anatomy of Criticism* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1957), 16.
- ۱۲- Conceptual leap: اصطلاحی در پژوهش‌های کیفی، بیانگر ایده نظری انتزاعی‌ای است که در مطالعه‌ای تجربی تعریف می‌شود و ممکن است در نهایت به تئوری در آن زمینه تبدیل گردد. (مترجم)
- ۱۳- normal science: اصطلاحی که کوهن در کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* به کار می‌برد: توماس کوهن (۱۳۸۳). *ساختار انقلاب‌های علمی*. ترجمه عباس طاهری. تهران: انتشارات نشر قصه (مترجم).
- 14- ideological fashions
- ۱۵- haute couture: اصطلاحی است در صنعت مُد فرانسه به معنی خلق و ایجاد لباس‌های سفارشی، سطح بالا و گران‌قیمت (مترجم).
- 16- Louis Menand and Lawrence Rainey, introduction to *The Cambridge History of Literary Criticism*, vol. 7, *Modernism and the New Criticism*, ed. H. B. Nisbet, C. J. Rawson, A. Walton Litz, Menand, and Rainey (Cambridge: Cambridge University Press, 2000), 2.
- ۱۷- Trinity College
- ۱۸- Leslie Stephen
- ۱۹- روستایی در انگلستان در شمال غربی کمبریج. (مترجم)
- 20- Richard Bradford, preface to *The State of Theory*, ed. Richard Bradford (London: Routledge, 1993), xi.
- ۲۱- آدموند گاس، شاعر و منتقد بریتانیایی (۱۸۴۹-۱۹۲۸) (مترجم)
- 22- John Churton Collins
John Churton Collins, *Ephemera Critica; or Plain Truths about Current Literature* (London: Archibald Constable, 1901)
- ۲۳- شاعر و منتقد ادبی انگلیسی (۱۸۴۰-۱۸۹۳) (مترجم)
- 24- Quoted in Collini, *Public Moralists*, 221-22.
- ۲۵- چارتون کالینز، *نقد فانی یا حقایق ساده درباره رشته ادبیات کنونی*
John Churton Collins, *Ephemera Critica; or Plain Truths about Current Literature* (London: Archibald Constable, 1901)

۲۶- نقدهای کالینز به ضعف تخصص‌مندی و ماهیت علمی پژوهش‌های ادبی مربوط به صد و پنجاه سال پیش است، اما برخی ویژگی‌هایی که نقد دانشگاهی در ایران امروزه با آن درگیر است را به یاد می‌آورد. انبوهی از پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی که در آن‌ها خطاهای علمی آشکاری دیده می‌شود (برای مثال ارجاع به سایت‌هایی همچون گوگل یا ویکی‌پدیا)، انبوه کتاب‌هایی که توسط دانشگاه‌ها به چاپ می‌رسند، اما فاقد کوچک‌ترین کارایی در جریان‌های ادبی یا حتی در درون نقد دانشگاهی است و ... (مترجم)

۲۷- Giovanni di Bernardo Rucellai شاعر نمایش‌نویس اومانیست ایتالیایی. (۱۴۷۵-۱۵۲۵) (مترجم)

۲۸- Luigi Alamanni (۱۴۹۵-۱۵۵۶) شاعر ایتالیایی. (مترجم)

۲۹- درحقیقت نویسنده بر آن است که مسئله‌مند نبودن رشته ادبیات آن را به رشته‌ای تغنی تبدیل کرده بود که ضرورتی برای حضور آن در دانشگاه احساس نمی‌شد. (مترجم)

۳۰- کالینی، اخلاقی‌گرایی در حوزه عمومی، ۲۳-۲۲. حملات چارتون کالینز علیه گاس در فصلنامه نقد در اکتبر ۱۸۸۶ پربحث‌ترین اتفاق ادبی سال بود. برای مثال بنگرید به:

Ann Thwaite, "The Scandal of the Year," in Edmund Gosse: A Literary Landscape, ۲۷۶-۲۹۷. (London: Secker and Warburg, (1984) ۱۹۲۸-۱۸۴۹.

۳۱- man of letters: این اصطلاح در انگلیسی به کسانی گفته می‌شود که بدون داشتن مدرک دانشگاهی، بر ادبیات و جریان‌ها، مفاهیم، اصطلاحات و سبک‌های ادبی تسلط دارند و می‌توانند اظهارنظرهایی ذوقی در این زمینه داشته باشند. در بحث‌های مربوط به تغییر رشته ادبیات در دانشگاه‌های انگلستان، این اصطلاح کاربرد زیادی می‌یافت زیرا دانشگاهیان تلاش می‌کردند راه‌هایی بیابند که رشته ادبیات در دانشگاه، دانشی تخصصی تولید کند، دانشی متفاوت از آنچه یک man of letters می‌تواند بدون حضور در دانشگاه و تنها با علاقه و مطالعه شخصی در ادبیات آن را به دست آورد. برای مثال بنگرید به: Carol Atherton. (2005). *Defining literary criticism: Scholarship, Authority and the Possession of Literary Knowledge, 1880-2002*. Palgrave Macmillan. (مترجم).

۳۲- D. J. Palmer, *The Rise of English Studies* (Oxford: Oxford University Press, 1965), 64

۳۳- بنگرید به: the introductory chapter in E. M. W. Tillyard, *The Muse Unchained: An Intimate Account of the Revolution in English Studies at Cambridge* (London: Bowes and Bowes, 1958) (16).

34- George Eliot, "The Natural History of German Life" (1856), in *The Essays of George Eliot*, ed. Thomas Pinney (London: Routledge and Kegan Paul, 1963). in *The Social Mission of English Criticism, 1848-1932* (Oxford: Clarendon Press, 1983), 59-75.

35- William Heinemann

36- George Saintsbury

۳۷- این موضوع در بحث‌های روش‌شناسی پژوهش، امروزه تحت مفاهیمی همچون «هژمونی ایدئولوژیک» بررسی می‌شود. هژمونی ایدئولوژیک در گفتمان دانشگاهی به سلطه آگاهانه یا ناآگاهانه الگوهای فکری و جهان‌بینی‌هایی اشاره دارد که در باورهای معرفت‌شناختی و فرضیات تئوریک یک رشته پنهان می‌شوند. جاگیر شدن ساختار ایدئولوژی‌های نخبگان قدرتمند و شخصیت‌های بانفوذ در هر رشته ممکن است همچون موانعی برای انتشار ایده‌های جدید عمل کنند و محققان ممکن است آگاهانه یا ناآگاهانه همان فرضیات ایدئولوژیک را در تحقیقات خود بازتولید کنند. (بنگرید به قدسیه رضوانیان و هاله کیانی (۱۳۹۶). «ارزیابی انتقادی مقالات ادبی دانشگاهی از منظر هژمونی ایدئولوژیک و روش‌شناسی». *نقد ادبی*. ش ۴۷). به همین دلیل جهت اطمینان از کارآمدی و انتخاب مسیرهای درست پژوهشی این نیاز وجود دارد که دیدگاه‌های اساتید برجسته هر حوزه توسط اساتید نسل بعد مورد نقد و بازاندیشی قرار گیرد. (مترجم)

۳۸- نقد دانشگاهی در ایران نیز از وجود چنین گروه‌همتایان که مخاطبان جدی نقدها باشند رنج می‌برد. به نظر می‌رسد نقدهای دانشگاهی در ایران اساساً حتی توسط خود دانشگاهیان کمتر خوانده می‌شوند، مگر اینکه شخص در همان موضوع به نوشتن پژوهشی مشغول شود و برای ارجاع به «پیشینه پژوهش» به خواندن موضوعات مشابه نیاز پیدا کند. (مترجم)

Chris Baldick ۳۹

40- Baldick, *Criticism and Literary Theory, 1890 to the Present* (London: Longman, 1996), 78.

۴۱- Close reading: اصطلاح «خوانش دقیق» ابتدا توسط «نقد نو» عرضه شد. این روش بر تقسیم

متن به بخش‌های مختلف جهت تحلیل، تمرکز بر کلمات منفرد، ترتیب اجزای جمله، ساختار

فرمی و ... تأکید دارد. (مترجم)

- ۴۲- Practical Criticism: رویکردی در نقد که از دهه ۱۹۲۰ با نقدهای عملی آی.ای. ریچاردز شکل گرفت. روشی که به جای اطلاعاتی درباره زندگی نویسنده و مواردی که در سنت نقد مورد توجه قرار می‌گرفت، بر کلمات و ساختار متن متمرکز بود. (مترجم)
- 43- Richards, *Practical Criticism: A Study of Literary Judgment* (London: Routledge and Kegan Paul, 1929), 11.
- ۴۴- «نقد نو» در آمریکا جریانی بود که توانست با موفقیت، نقد ادبی را -به‌مثابه تفسیر و ارزیابی متون ادبی- به دانشگاه معرفی کند و با وجود همه محدودیت های قلمروش، الگویی از روش و مشروعیت دانشگاهی برای نقد ادبی ایجاد کرد که تا امروز مورد تقلید همه حرکت‌های انتقادی بوده است. (Menand and Rainey, "Introduction").
- ۴۵- explication de texte: اصطلاح فرمالیست‌های فرانسوی است برای «تفسیر» در نقد ادبی که شامل بررسی جزئیات هر بخش از اثر ادبی، مانند ساختار، سبک، تصاویر و تفسیر ارتباط این بخش‌ها با یکدیگر است. (مترجم)
- ۴۶- Cleanth Brooks
- 47- René Wellek, *A History of Modern Criticism, 1750-1950*, vol. 6, *American Criticism, 1900-1950* (New Haven, CT: Yale University Press, 1986), 153.
- 48- F. W. Bateson, *Essays in Critical Dissent* (London: Longman, 1972), 174-75. Quoted in Wallace Martin, "Criticism and the Academy," 310-12.
- 49- همانجا
- 50- Palmer, *The Rise of English Studies*, 153-54.
- 51- Martin, "Criticism and the Academy," 301-2.
- 52- Jonathan Culler, in *Comparative Literature* 28 [1976]: 250
- 53- literary work of art
- 54- Arthur C. Danto
- 55- Arthur C. Danto, "Deep Interpretation," in Danto, *The Philosophical Disenfranchisement of Art* (New York: Columbia University Press, 1986), 67 .
- 56- T. E. Hulme
- 57- Raman Selden, introduction to *The Cambridge History of Literary Criticism*, vol. 8, *From Formalism to Poststructuralism*, ed. Selden (Cambridge: Cambridge University Press, 1995), 1.
- ۵۸- این فرضیه که دوران تئوری به پایان رسیده است از ابتدای دهه ۱۹۹۰ به شکل گسترده‌تری طرح شد. بنگرید به :

Stanley Fish, *There's No Such Thing as Free Speech and It's a Good Thing, Too* [Oxford: Oxford University Press, 1994], 266.

۵۹- درحقیقت نویسنده بیان می‌کند اگر نقد ادبی در پی جست‌وجو برای معنای متن باشد کاری است که هر خواننده خوبی می‌تواند انجام دهد. موضوعی که این مسئله را ایجاد می‌کند که چنانچه نقد ادبی به مثابه درک معنای متن، ماهیتی غیرآکادمیک به رشته ادبیات می‌بخشد، رشته ادبیات در ایران که درک معنای متن را یکی از مهم‌ترین کارکردهای خود می‌داند، آیا می‌تواند به‌عنوان رشته‌ای کارا و تأثیرگذار خود را تثبیت کند؟ (مترجم)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی